

سید کاظم یزدی

و حجیت عمومی روایات شیعه

محمد تقی اکبر نژاد*

چکیده: بر خلاف آنچه که برخی گمان برده‌اند، اصولی بودن و نفی اخباری‌گری به معنای رد اعتبار عمومی روایات شیعه نبوده است. برخی از ایشان، گرچه قطعیت روایات را نپذیرفته‌اند، اما ادله اخباری‌ها را در قطعیت اعتبار پذیرفته‌اند. به همین دلیل نیز خود را از بررسی‌های رجالی جز در موارد تعارض و موارد مشابه، بی‌نیاز دانسته‌اند. در میان فقهای سده اخیر شاید هیچ فقیهی به اندازه سید کاظم یزدی (ره)، به صراحت در این باره اظهار نظر نکرده است. در این نوشتار در تأیید و تقویت دیدگاه وی، ادله‌ای را در دو بخش عمده آورده، بقیه ادله را به نوشتار دیگری می‌سپاریم.

کلیدواژه‌ها: سید کاظم یزدی (ره)، رجال، حدیث شیعه، اعتبار روایات شیعه، کتب اربعه، تاریخ حدیث.

* مدیر مؤسسه فقهات و تمدن سازی اسلامی، مدرس و پژوهشگر.

مشهور علمای شیعه اعم از اصحاب ائمه (ع)، متقدمان بر شیخ طوسی و متأخران از وی تا زمان شیخ انصاری (ره) و پس از او تا عصر ما، وثوق خبری را ملاک پذیرش دانسته اند. یعنی ملاک آن‌ها موثق بودن مخبر نبوده است و وثوق به خبر را از هر راه عقلایی که حاصل شود، می‌پذیرند. به همین سبب وجود روایت در کتب معروف و شناخته شده شیعه یا شهرت عمل به آن و یا موافقت مضمون آن با عقل یا قرآن، برای پذیرش روایت کافی است. خواه سند آن مطابق تقسیم احمد بن طاوس حلی و شاگردش علامه، صحیح یا ضعیف بوده باشد. یکی از فقهایی که با جسارت در این باره اظهار نظر کرده و ایمان خود را به قابل اعتماد بودن روایات شیعه بی‌پروا اظهار داشته، مرحوم آیت الله العظمی سید کاظم یزدی صاحب «عروة الوثقی» است. وی پس از نقل اجمالی ادله علمای اخباری در قطعیت روایات، قطعیت روایات را نمی‌پذیرد، اما اعتبار آن‌ها را بر اساس ادله ایشان قطعی می‌داند:

و الانصاف انه مع ذلك لا يحصل القطع بصدور جميع ما في الكتب مع علمنا بدسّ الدسّاسين في الجملة في كتبهم، و تبين فسق بعض هذه الرواة في آخر امره بل فساد معتقده ايضا.

نعم لو استشهد بهذا الوجه و سائر الوجوه التي انما هي في آخر الوسائل في الفائدة الثامنة الى اثنين و عشرين على كون هذه الاخبار قطعی الاعتبار لم يكن بعيداً مؤيداً، بشهادة اصحاب الكتب الاربعة بانهم لم يودعوا في كتبهم الا ما كان حجة بينهم و بين ربهم، فلو كان خبر العادل المزكي بتزكية الكشي او النجاشي حجة، ليس مطلق اخبار الكتب الاربعة قاصراً عن هذه المرتبة قطعاً بعد ان حکم اصحابها بصحتها.^۱

۱. حاشیه فرائد الاصول تقریراً لابحاث آیت الله العظمی سید محمد کاظم الطباطبائی الیزدی، ج ۱، سه جلدی، دارالهدی، سال ۱۴۲۶.



آیا سید کاظم یزدی تنها کتب اربعه را می پذیرد؟

از بیان آغازین وی بر می آید که ایشان همه روایاتی را که صاحب وسائل قطعی الصدور دانسته، قطعی الاعتبار می داند. زیرا سخن در ادله صاحب وسائل است و روشن است که ادله ایشان به کتب اربعه ناظر نیست، بلکه ناظر به فضای عمومی روایات شیعه و دست کم، ده ها کتاب است که از آن ها نقل حدیث می کند. اما بیان پایانی ایشان، به کتب اربعه ناظر است و چنین می نماید که ایشان قطعیت اعتبار را تنها در آن ها می پذیرد. اگر غرض ایشان همین باشد، معاصرانی مانند آیت الله نائینی نیز با وی همراهی می کنند؛ اما اگر بخش اول سخن او را به اطلاق بپذیریم، وی متفرد در میان معاصران خود خواهد بود و همین نیز به صواب نزدیک تر است. زیرا وی ادله صاحب وسائل را در قطعیت اعتبار می پذیرد و ناظر به آن، سخن می گوید. پس به صرف تطبیق ادله بر قدر متیقن کتب شیعه، استدلال عام وی تخصیص نمی خورد. در ادامه و در دفاع از نظریه وی، به تبیین برخی ادله اعتبار می پردازیم. در آغاز، ادله صاحب وسائل را با بیانی دیگر و در ساختاری نو، تقدیم داشته، در ادامه به ضرورت توجه به روش تحلیل تاریخ خواهیم پرداخت.

یکم: ضرورت تفکیک میان روایات شیعه و اهل سنت

یکی از نکات مهمی که باعث گردید تا اعتبار روایات شیعه مورد بی مهری قرار گیرد و انگشت اتهام متوجه آن شود، خلط دو جریان روایی کاملاً متفاوت است که هیچ مناسبتی نیز میان آن ها وجود ندارد. روایات شیعه که در دامن اهل بیت (ع) نشو و نما پیدا کردند، چه مناسبتی با روایات اهل سنت داشتند که پس از پیامبر اسلام مورد بی مهری و سوء استفاده قرار گرفت! غفلت از تفاوت های فاحش میان این دو جریان، گرفتاری های زیادی را فراهم آورده



است. نکته‌ای که امثال سید کاظم یزدی (ره) را به این نتیجه می‌رساند که روایات شیعه اگر قطعی الصدور هم نباشند، قطعی الاعتبارند، تفتن و عنایت به همین تفاوت هاست.

در ادامه آنچه را که ایشان به عنوان تفاوت‌های دو جریان حدیثی متفاوت می‌پذیرد و صاحب وسائل آن‌ها را در خاتمه «وسائل الشیعه» آورده، با بیانی دیگر که مناسبت‌تر به نظر می‌رسد، می‌آوریم.

اشتباه بزرگ در تحلیل تاریخ حدیث

اشتباه بزرگ زمانی رخ داد که برخی از فقهای شیعه به دلیل فاصله گرفتن از عصر معصوم و غفلت از فضای حاکم بر آن دوره، و تأثر از فضای حدیثی اهل سنت، به اشتباه افتاده، تاریخ حدیث را که در واقع دو دوره بود، یکی دانستند: تاریخ حدیث پیامبر اسلام (ص)؛ و تاریخ حدیث ائمه (ع).

یکم: تاریخ حدیث پیامبر (ص)

۱. در زمان حیات ایشان

پیامبر اسلام مادام که در میان امت حضور داشتند، کسی جسارت جعل و تحریف سازمان یافته را نیافت. جعلی که بتواند در جریان علمی جامعه تأثیر گذاشته، در کتاب‌های مطرح و معمول به نفوذ کند. زیرا اشخاص تأثیرگذار همگی در اطراف رسول خدا (ص) بودند. حتی منافقان بزرگ که بعد از ایشان نقاب از چهره انداختند، از اصحاب نزدیک ایشان به شمار می‌آمدند. اگر آن‌ها دست از پا خطا می‌کردند و حدیث می‌ساختند، برخورد شدیدی با آن‌ها می‌شد و این‌ها چیزی نبود که از حاکم مقتدری مانند پیامبر اسلام (ص) که مؤید به روح القدس نیز بود، مخفی بماند. اما حدیث:

وَقَدْ كُذِبَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) عَلَى عَهْدِهِ حَتَّى قَامَ خَطِيباً فَقَالَ آيَهَا



النَّاسُ قَدْ كَثُرَتْ عَلَيْهِمُ الْكَذَابَةُ^۲ فَمَنْ كَذَبَ عَلَيَّ مُتَعَمِّدًا فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ
مِنَ النَّارِ ثُمَّ كُذِّبَ عَلَيْهِ مِنْ بَعْدِهِ^۳.

نه تنها نقض این مطلب نیست، بلکه نشان دهنده واکنش سریع آن حضرت است. اما این که ایشان نام کسی را نمی برد و از نوشته های شخص خاصی منع نمی نماید، نشان گر آن است که جعل حدیث به مرحله ای نرسیده است که وارد جریان علمی جامعه شود؛ وگرنه ایشان همچنان که از آینده خبر داده بودند و از بدعت گذاران در دین نام برده بودند، قطعاً از جاعلان حرفه ای حدیث نیز نام برده، آن ها رسوا می کردند.

به عبارتی، جریان جعل اگر در گوشه و کنار کشور اسلامی انجام بگیرد، به طور طبیعی برای ایشان قابل پیگیری نیست. اما اگر در میان علما و بزرگان انجام گرفته بود و جریان علمی را تهدید می کرد، ایشان قطعاً متوجه شده و با آن مبارزه می کرد. نکته مهم تر این که، آنچه به عنوان تراث گذشتگان برای آیندگان باقی می ماند، همان آثاری است که در مجامع علمی تدوین شده است. آنچه در شهرهای خرد و روستاهای دور و نزدیک جعل می گردد، برای آیندگان باقی نمی ماند. شاهد بر این مطلب روایتی است که حاکم در مستدرک صحیحین از رسول خدا (ص) نقل می کند:

عن عبدالرحمن بن عوف، انه قال: خذوا عني من قبل أن
تثاب الأحاديث بالأباطيل، سمعت رسول الله صلى الله عليه

۲. (۱). الكذابة - بكسر الكاف و تخفيف الذال مصدر كذب يكذب أى كثر على كذبة الكاذبين و يصح أيضاً جعل الكذاب بمعنى المكذوب و التاء للتأنيث أى الأحاديث المفترأة أو بفتح الكاف و تشديد الذال بمعنى الواحد الكثير الكذب و التاء لزيادة المبالغة و المعنى كثر - على اكاذيب الكذابة أو التاء للتأنيث و المعنى كثر الجماعة الكذابة و لعل الأخير أظهر و على التقادير الظاهر أن الجار متعلق بالكذابة و يحتمل تعلقه بكثرة على تضمين أجمعت و نحوه (مرآة العقول).

۳. الخصال، ج ۱، ص ۲۵۵.

و آله يقول: أنا الشجرة، وفاطمة فرعها، وعلی لقاحها، والحسن
والحسين ثمرتها، و شيعتنا ورقها، وأصل الشجرة في جنة عدن، و
سائر ذلك في الجنة.^۴

این حدیث بدان معناست که هنوز احادیث آلوده نشده‌اند، اما پس از من
این اتفاق می‌افتد.

۲. پس از ایشان

پس از رحلت رسول خدا(ص)، اتفاقاتی افتاد که شگفتی هر انسان
منصفی را برمی‌انگیزد و تکرار تاریخ بنی اسرائیل را در درخواست بت از
حضرت موسی(ع) تداعی می‌نماید.^۵ یک جریان سازمان یافته ظاهر شد و تمام
امور را به دست گرفت. جریانی که حاضر نشد، غصب خلافت را تا تدارک
مراسم کفن و دفن رسول خدا(ص)، به تأخیر بیندازد! تمام مطلب در این نکته
متمرکز است که دشمنان رسول خدا(ص)، بر مسند خلافت نشست، مدعی
استمرار راه و سیره و مرام او شدند! خلیفه الله اعظم امیر مؤمنان نیز با همه
افتخارات، به یک باره قراموش گردید و دختر رسول الله در شهر پدرش،
غریب شد! در خانه اش آتش گرفت و تن مبارکش آسیب دید و فرزند عزیزش
سقط شد و شوهر در میان کوچه‌ها طناب بر دست به خود پیچید!

در این شرایط که تکرار آن برای نگارنده بسیار تلخ و دردناک است، چه بر
سر احادیث و گفتار و سیره آن حضرت خواهد آمد. وقتی که «علی» یعنی جان
پیامبر و «فاطمه» پاره تن پدر در میان آتش می‌سوزد، آیا نباید انتظار آن را کشید
که روزی کتاب‌هایی که مملو از احادیث رسول خدا(ص) بود به بهانه تحفظ بر
قرآن، آتش بگیرند! وقتی که خلیفه مسلمین(!) اولین حدیث را جعل کرد و

۴. المستدرک علی الصحیحین (للحاکم)، ج ۳، ص ۱۶۰.

۵. وَجَاوَزْنَا بَنِي إِسْرَائِيلَ الْبَحْرَ فَأَتَوْا عَلَى قَوْمٍ يَمْكُفُونَ عَلَى أَصْنَامٍ لَهُمْ قَالُوا يَا مُوسَى اجْعَلْ لَنَا
إِلَهًا كَمَا لَهُمْ آلِهَةٌ قَالَ إِنَّكُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ (اعراف، ۱۳۸).

دختری را از ارث پدری محروم ساخت، نباید انتظار داشت که افرادی با سابقه هم صحبتی چند روزه با پیامبر، هزاران حدیث از آن حضرت نقل کنند؟! وقتی که جاعلان حرفه‌ای مانند ابوهریره برای جعل حدیث، مقرب درگاه خلفا می‌شوند، چگونه می‌توان به اعتبار حدیث فکر کرد! همه این‌ها در برابر دیدگان علی (ع) انجام گرفت. او نه می‌تواند چشم خود را بر تاراج ثمره عمر رسول الله ببندد و نه می‌تواند خیره بدان نگاه کند؛ نه می‌تواند فریاد بزند و نه می‌تواند دم بر بندد.^۶

۶. در این اندیشه بودم که آیا با دست تنها برای گرفتن حق خود به پاخیزم؟ یا در این محیط خفقان‌زا و تاریکی که به وجود آوردند، صبر پیشه سازم؟ که پیران را فرسوده، جوانان را پیر، و مردان با ایمان را تا قیامت و ملاقات پروردگار اندوهگین نگه می‌دارد! پس از ارزیابی درست، صبر و بردباری را خردمندانه‌تر دیدم. پس صبر کردم در حالی که گویا خار در چشم و استخوان در گلوی من مانده بود. با دیدگان خود می‌نگریستم که میراث مرا به غارت می‌برند! (نهج البلاغه، خطبه شقشقیه، ص ۴۸)

علامه طباطبائی (ره) درباره شدت جعل و تحریف در دوره خلفا می‌نویسد:
و این اعراض از اهل بیت (ع) بزرگ‌ترین شکافی بود که در نظام تفکر اسلامی پدید آمد و باعث شد علم قرآن و طریقه تفکری که قرآن به سوی آن می‌خواند در بین مسلمانان متروک و فراموش شود، شاهد بسیار روشن آن این است که در جوامع حدیث کمتر به احادیثی بر می‌خوریم که از امامان اهل بیت روایت شده باشد. آری اگر شما خواننده محترم از یک سو مقام و منزلتی که اهل حدیث در زمان خلفا داشتند، و حرص و ولعی که مردم در اخذ و شنیدن حدیث از خود نشان می‌دادند در نظر بگیری، و از سوی دیگر در بین ده‌ها هزار حدیثی که در جوامع حدیث گردآوری شده، احادیث منقوله از علی و حسن و حسین در ابواب مختلف معارف دین و مخصوصاً در تفسیر نقل شده بشمار، آن وقت انگشت حیرت به دندان خواهی گزید (که خدا یا چطور شد فلان صحابه که بیش از دو سه سال رسول خدا (ص) را ندید ده‌ها هزار حدیث دارد، ولی اهل بیت رسول خدا (ص) که در خلوت و جلوت و در کودکی و جوانی، در سفر و حضر با آن جناب بودند حدیث



دوم: تاریخ حدیث ائمه (ع)

۱. زمان حیات ایشان

حضرات ائمه (ع) در زمان حیات خود مانند رسول خدا (ص)، محافظ شریعت بودند و بر سر آن با هیچ کس وارد معامله نشدند. شواهد بسیاری بر

چندانی در جوامع ندارند؟! و چرا صحابه حتی یک حدیث از اهل بیت نقل نکردند؟ و چرا تابعین یعنی طبقه دوم مسلمین روایاتی که از آن حضرات نقل کرده‌اند از صد تجاوز نمی‌کند؟ و چرا حسن بن علی (با این که خلیفه ظاهری نیز بود) احادیثش به ده عدد نمی‌رسد؟ و چرا از حسین بن علی حتی یک حدیث دیده نمی‌شود؟ با این که بعضی‌ها تنها روایات وارده در خصوص تفسیر را آمار گرفته‌اند به هفده هزار بالغ شده، که تنها جمهور آن‌ها را نقل کرده‌اند، که سیوطی آن‌ها را در کتاب اتقاناش آورده و گفته این عدد روایاتی است که در تفسیر ترجمان القرآن که الدر المنثور خلاصه آن است آورده و روایات وارده در ابواب فقه نیز همین نسبت را دارد، و بعضی از آمارگران از این قبیل احادیث تنها به دو حدیث برخورده‌اند که در ابواب مختلف فقه از حسین (ع) روایت شده، و چرا باید چنین باشد؟

آیا علتی جز این می‌تواند داشته باشد که مردم از اهل بیت دوری کردند، و از حدیث آنان اعراض نمودند؟ و یا اگر از آنان حدیث گرفتند و بسیار هم گرفتند لیکن در دولت اموی به دلیل دشمنی که امویان با اهل بیت داشتند آن احادیث از بین رفت و به فراموشی سپرده شد؟ نمی‌دانیم. اما این قدر هست که کنار زدن علی (ع) و شرکت ندادن آن جناب در جمع قرآن در اوائل رحلت رسول خدا (ص)، و در اواخر عهد عثمان و نیز تاریخ حسن و حسین احتمال اول را تأیید می‌کند.

این حق‌کشی‌هایی که امت اسلام و یا حکومت اموی درباره علی (ع) نمودند کار را بدان جا کشانید که نه تنها تمامی احادیث آن جناب مورد اعراض واقع شد، بلکه بعضی‌ها حتی نهج البلاغه را نیز انکار کردند، که کلام آن جناب باشد؛ آری خطبه‌های برجسته و غرای نهج البلاغه مورد سؤال و تردید قرار گرفت، ولی خطبه بترأیاد بن ابیه و اشعاری که یزید درباره شراب سروده جای هیچ اختلافی نبود و حتی دو نفر هم درباره آن‌ها اختلاف نکردند. ۶ (المیزان فی تفسیر القرآن، ج ۵، ص ۲۷۴؛ ترجمه المیزان، ج ۵، ص ۴۴۸)

این مطلب در اصالت محافظت دین، آورده شده است. همین تلاش‌ها بود که سلامت فضای روایی شیعه را تضمین کرد. هر کدام از ایشان که شربت شهادت را می‌نوشتید، امام بعدی از آثار او مراقبت می‌نمود. به عبارتی، شیعه دوازده امامی همچنان ادامه دارد و قطع نشده است تا در آن اختلاف شود. فرقی که از شیعه دوازده امامی جدا شدند، از جریان علمی آن حذف گردیدند. خلاصه سخن این که به باور ما، تفاوت فضای حدیث شیعه با اهل سنت، به اندازه تفاوت حدیث زمان حیات رسول الله با زمان پس از ایشان است!

۲. پس از ایشان

پس از ایشان و در عصر غیبت، فقها و محدثان بزرگ شیعه که مورد وثوق همگان بودند، اقدام به جمع‌آوری احادیث کرده، مجامع روایی را درست کردند. اساساً امروزه علمای دین، نگرانی چندانی نسبت به عصر غیبت ندارند. زیرا مجموعه‌های روایی را کسانی نوشته‌اند که سنگینی تقوایشان بر سنگینی آسمان‌ها می‌چربد.

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

مقایسه احادیث رسول الله (ص) و ائمه (ع)

عمده تفاوت‌های احادیث نبوی و ائمه از این قرارند:

۱. پیامبر امکان دفاع از خود را نداشت.

ایشان از دنیا رفته بودند و نمی‌توانستند از خودشان دفاع کنند. جاعلان حدیث را معرفی کرده، غاصبان حقشان را به سزای اعمالشان برسانند. همین مسأله، بهترین فرصت را برای مخالفان و منافقان فراهم آورد.

۲. پیامبر پایه‌گذار اسلام بود.

پیامبر (ص) پایه‌گذار اسلام بود. بنابراین حتی کسانی که از صمیم قلب با آن حضرت دشمنی داشتند، ناچار باید اظهار اسلام و ارادت می‌کردند تا در میان جامعه اسلامی که به دست ایشان شکل یافته بود، مشروعیت پیدا کنند. از این

رو خلفا علاقه و آفری نشان می دادند تا احادیث بسیاری در تأیید آن‌ها یا احکام دلخواهشان توسط محدثان جعل و منتشر شود. همچنین انگیزه‌های قوی‌ای در کار بود تا هر آنچه از مسائل عقیدتی، حکومتی و یا عبادی مخالف طبعشان بود، از میان برود. در غیر این صورت، از قدرت مانور آن‌ها به شدت کاسته می‌شد. در حالی که ائمه (ع) پایه‌گذار اسلام نبودند، بلکه استمراربخش آن بودند. از این رو مخالفان می‌توانستند آن‌ها را به بهانه‌های مختلف کنار گذاشته، از صحنه سیاست حذف کنند و البته این کار را کردند. به عبارتی، ائمه (ع) برای اصحاب زر و زور مشروعیت بخش نبودند و آن‌ها از ابراز دشمنی و حتی اقدام به قتل ایشان، ابایی نداشتند. همین امر باعث شد تا جعل حدیث در شیعه به کانون‌های قدرت و ثروت گره نخورد و در سطح اشخاص باقی بماند و تفاوت این دو بسیار روشن است. اگر حکومت‌ها عهده‌دار تحریف شوند، نه کسی قدرت بر جلوگیری و مخالفت دارد و نه مخالفتش سودی خواهد داشت. همچنین دامنه آن به سرعت و قدرت، افزایش می‌یابد و ریشه پیدا می‌کند.

۳. منافع مالی مرکز تحقیقات کمپوتر علوم اسلامی

به تبع تفاوت پیشین، منافع مالی تحریف حدیث از پیامبر، با تحریف احادیث ائمه، قابل مقایسه نخواهد بود. احادیث ایشان خریداران زیادی دارد در حالی که احادیث ائمه (ع) تنها در میان اقلیت رانده شده، ارزش و اعتبار دارد. البته ائمه در میان اهل سنت نیز به عنوان علمای بزرگ شناخته شده بودند؛ از این رو، گاه به نام ایشان نیز حدیث جعل می‌کردند. این نوع احادیث توسط اهل سنت و مرتبط با آن‌ها بوده و در مجامع شیعی منعکس نشده است. نمونه آن را پیش‌تر آوردیم.

۴. نزدیک شدن به مراکز قدرت

ریاست طلبی و نزدیک شدن به مراکز قدرت، یکی از خطرات همیشگی

برای علم و علما بوده و هست.^۷ با توجه به دشمنی خلفا با اهل بیت و شیعیان، این انگیزه کم‌تر در راویان شیعه پیدا می‌شد. در حالی که روایات اهل سنت برای تقرب به خلفا و سلاطین با هم به رقابت می‌پرداختند و در جعل روایت به نفع آنان مسابقه می‌دادند؛ مانند حکایت غیاث بن ابراهیم. وی وقتی به نزد خلیفه وقت مهدی بن منصور وارد شد، مهدی را شیفته کبوتری یافت که از مناطق دور دست برایش آورده بودند. بلافاصله حدیثی در باب مجاز بودن مسابقه با کبوتر جعل کرد و هدیه هنگفتی به همین سبب به دست آورد.^۸

۵. اخلاص و ارادت شیعیان

همیشه گروهی که در اقلیت است و برای باورهای خود انزوای سیاسی و اجتماعی و حتی اقتصادی را به جان خریده، نسبت به آرمان‌های خود از اکثریت، پایبندتر است. تشیع در تاریخ اسلام، جرم بوده است و انتساب به ائمه، مجازات بزرگی به همراه داشت. چه بسیار از روایات که به دلیل فشارهای حکام، کتاب‌های خود را پنهان می‌کردند و حتی از دست می‌دادند.^۹ چه

۷. وَ قَالَ (ع) الْفَقَهَاءُ أُمَّةُ الرَّسْلِ فَإِذَا رَأَيْتُمُ الْفَقَهَاءَ قَدِ رَكِبُوا إِلَى السُّلَاطِينِ فَأَتَهُمُوهُمْ. (كشف الغمّة في معرفة الأئمة، ج ۲، ص ۱۸۴)؛ وَ قَالَ (ص) إِنْ مِنْ تَعْلَمَ الْعِلْمَ لِيَمَارِي بِهِ السُّفَهَاءُ أَوْ يَاهِي بِهِ الْعُلَمَاءُ أَوْ يَصْرِفَ وَجْهَهُ النَّاسَ إِلَيْهِ لِيَعْظُمُوهُ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ فَإِنَّ الرِّئَاسَةَ لَا تَصْلُحُ إِلَّا لِلَّهِ وَلَا أَهْلَهَا وَمَنْ وَضَعَ نَفْسَهُ فِي غَيْرِ الْمَوْضِعِ الَّذِي وَضَعَهُ اللَّهُ فِيهِ مَقْعَتَهُ اللَّهُ وَمَنْ دَعَا إِلَى نَفْسِهِ فَقَالَ أَنَا رَئِيسُكُمْ وَلَيْسَ هُوَ كَذَلِكَ لَمْ يَنْظُرِ اللَّهُ إِلَيْهِ حَتَّى يَرْجِعَ عَمَّا قَالَ وَيَتُوبَ إِلَى اللَّهِ مِمَّا ادَّعَى. (تحف العقول، النص، ص ۴۴)

۸. الرواشح السماوية في شرح الأحاديث الإمامية (ميرداماد)، ص ۱۹۶.

۹. مانند حکایت ابن ابی عمیر. او به مدت چهار سال زندانی شد. خواهرش در طول این مدت کتاب‌های برادرش را دفن کرد تا از گزند دشمنان مصون بماند. اما رطوبت باران آن‌ها را از بین برد. او وقتی از زندان آزاد شد، از حفظ شروع به نقل روایاتش کرد. (رجال نجاشی، ص ۳۲۶، ش ۸۸۷)

بسیار سادات که به جرم سیادتشان، از وطن مادرزادی خود آواره شده، به مناطق دور دست پناهنده شدند. چه بسیار شیعیان که به مظلومیت تمام به شهادت رسیدند و یا توسط همسایگان و آشنایان آزار و اذیت دیدند.^{۱۰} اقلیتی

۱۰. کار به جایی می‌رسد که امام(ع) زبان به بدگویی نسبت به برخی از اصحاب خود می‌گشاید تا آنان را به ظاهر از خود براند و جانشان را محافظت کند.

عبدالله بن زراره نقل می‌کند که امام صادق(ع) به من فرمود که از طرف من به پدرت سلام برسان و بگو من پشت سرت عیب تراشی می‌کنم تا با این کار از تو دفاع کنم. مردم و دشمنان ما نسبت به کسانی که به خود نزدیک کرده یا از آنان تعجیل کنیم، حساسیت نشان داده و آن‌ها را اذیت می‌کنند و آنان را به خاطر محبت ما نسبت به او و تقرب و نزدیکی با ما، سرزنش می‌کنند و حتی اذیت و قتل او را جایز می‌دانند. در مقابل، کسانی را که ما از آنان عیب جوئی کنیم، ستایش می‌کنند. اگرچه واقعا نیز قابل ستایش باشند! اگر من از تو عیب جوئی کردم به این دلیل است که تو به محبت و تمایل به ما مشهور شده بودی و به سبب این کار در میان مردم مورد مذمت قرار می‌گرفتی. به همین دلیل خواستم از تو عیب جوئی نمایم تا به دلیل این ایرادهایی که از تو می‌گیرم، تو را تمجید کنند و با این کار شرشان را از تو برطرف سازم. خداوند متعال می‌فرماید: «اما آن کشتی برای عده‌ای مسکین بود که در دریا کار می‌کردند. خواستم آن را معیوب سازم تا پادشاه ظالمی که کشتی‌ها را توقیف و غصب می‌کرد، با آن کاری نداشته باشد.» این تنزیل از جانب خداوند صحیح است. به خدا قسم که خضر(ع) کشتی را معیوب نکرد، مگر به دلیل این که آن‌ها را از شر آن پادشاه ظالم حفظ کند تا در حال صحت و سلامت به دست او نیفتد. ستایش خدا را. این مثال را به خوبی بفهم. خدا تو را رحمت کند. به خدا قسم که تو محبوب‌ترین مردم در نزد من هستی. حتی محبوب‌ترین اصحاب پدرم در میان مرده و زنده‌شان تو هستی. تو بهترین کشتی این دریای بزرگ و متلاطم هستی و از پشت سر تو پادشاه ظالم و غاصبی است که منتظر عبور کشتی‌های سالمی است که از دریای هدایت می‌گذرند تا آن‌ها را گرفته و خودش را با اهلش غصب نماید. رحمت خدا بر تو در حال حیات و رحمت و بهشتش بر تو در حال مرگت. (رجال الکشی، ص ۱۳۸، زراره بن أعین؛ بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۴۶، ح ۵۹)

که همه این مصائب را به جان می‌خورد، زمینه کم‌تری برای جعل و تحریف سخنان بزرگان مذهب خواهد داشت. این گروه قابل مقایسه با اکثریتی نیست که نان مسلمانی را می‌خورد و برای اسلامش اذیت نمی‌شود. بی‌جهت نیست که برخی از بزرگان مانند علامه وحید بهبهانی اصل را در اصحاب امام صادق(ع) بر وثوق آنان قرار داده‌اند. یا برخی مانند علامه تستری در «قاموس الرجال» روایت مهممل و مجهول را به ممدوحین ملحق می‌کند.^{۱۱} مانند انقلابی‌های قبل و بعد از انقلاب! آنان که در زمان حکومت ساواک انقلابی بودند، غیر از کسانی هستند که در دولت اسلام ادعای انقلابی بودن دارند.

۶. تفاوت روش جعل در شیعه

به دلیل کنترل شدیدی که ائمه(ع) بر فضای علمی شیعه داشتند، افراد حرفه‌ای اگر قصد تحریف نیز داشتند، به زودی رسوا می‌شدند و کسی از آنان حدیث نقل نمی‌کرد. همچنان که وقتی واقفیه پدید آمد، تعبیرات بسیار تنیدی در ممنوعیت معاشرت با آنان صادر شد. همین امر باعث گردید تا اصحاب به کلی از آن‌ها فاصله بگیرند. بنابراین اگر این افراد به نام خود حدیث جعل می‌کردند، سودی نداشت. بهترین شاهد آن، واقعیت خارجی روایات شیعه است؛ زیرا در مجامع ما، یا روایتی از این افراد نقل نشده و اگر شده بسیار اندک و انگشت‌شمار است و مضامین آن‌ها نیز جزو محکّمات دین می‌باشد.

پس این افراد اگر قصد جعل داشتند، ناچار باید به نام دیگران جعل می‌کردند؛ به گونه‌ای که هیچ اثری از خودشان باقی نگذارند و این کار تنها با دست بردن در کتب و اصول شخصیت‌های موجه امکان‌پذیر بود. روشن است که در این صورت، رجال نه تنها سودی ندارد که موجب اشتباه نیز شده و موجب وثوق به روایات باطل می‌گردد. از این روست که حضرات ائمه(ع) با

۱۱. علامه تستری: قاموس الرجال، ج ۱، ص ۳۸.

وجود علم به جعل آن‌ها و نام بردن از آن‌ها، نفرمودند «هر روایتی که از فلانی باشد، نپذیرید» بلکه محتوای روایات مجعول را بیان کرده و راهکار آن را در توجه به مضمون روایت و عرضه به کتاب، جستجو می‌کردند.

مثلاً مغیره بن سعید بزرگ غلات در زمان امام باقر (ع) بود. مورد لعن امام قرار گرفت و منزوی شد. به همین منظور تنها با دست بردن در کتب اصحاب به کار خود ادامه می‌داد:

عَنْ يُونُسَ عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ
كَانَ الْمُغِيرَةُ بْنُ سَعِيدٍ يَتَعَمَّدُ الْكَذِبَ عَلَى أَبِي (ع) وَيَأْخُذُ كُتُبَ
أَصْحَابِهِ وَكَانَ أَصْحَابُهُ الْمُسْتَتِرُونَ بِأَصْحَابِ أَبِي يَأْخُذُونَ الْكُتُبَ مِنْ
أَصْحَابِ أَبِي فَيَدْفَعُونَهَا إِلَى الْمُغِيرَةِ فَكَانَ يَدُسُّ فِيهَا الْكُفْرَ وَالزُّدْقَةَ وَ
يُسْنِدُهَا إِلَى أَبِي (ع) ثُمَّ يَدْفَعُهَا إِلَى أَصْحَابِهِ فَيَأْمُرُهُمْ أَنْ يَبْشُوهَا فِي
الشَّيْعَةِ فَكُلُّ مَا كَانَ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي (ع) مِنَ الْغُلُوِّ فَذَلِكَ مِمَّا دَسَّهُ
الْمُغِيرَةُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كُتُبِهِمْ. ۱۲

توجه خوانندگان محترم را به تبیین دقیق روش کار وی توسط امام، جلب می‌کنیم. او نه تنها به نام خود جعل نمی‌کرد که با واسطه، کتاب‌ها را جمع کرده، در میان‌شان احادیثی را اضافه می‌کرد. امام (ع)، مبارزه با این روش را در توجه به محتوا می‌داند.

ابوالخطاب نیز یکی از همین نمونه‌ها است:

عَنْ يُونُسَ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ، أَنَّ بَعْضَ أَصْحَابِنَا سَأَلَهُ وَ أَنَا
حَاضِرٌ، فَقَالَ لَهُ يَا أَبَا مُحَمَّدٍ مَا أَشْلَكَ فِي الْحَدِيثِ وَ أَكْثَرَ
إِنْكَارِكَ لِمَا يَرْوِيهِ أَصْحَابُنَا فَمَا الَّذِي يَحْمِلُكَ عَلَى رَدِّ الْأَحَادِيثِ
فَقَالَ حَدَّثَنِي هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ أَنَّهُ سَمِعَ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ (ع) يَقُولُ
لَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا حَدِيثًا إِلَّا مَا وَافَقَ الْقُرْآنَ وَ السُّنَّةَ أَوْ تَجِدُونَ مَعَهُ شَاهِدًا

۱۲. رجال الکشی، ص ۲۲۵، فی المغیره بن سعید؛ و بحار الأنوار، ج ۲، ص ۲۵۰،

باب ۲۹- علل اختلاف الأخبار و کیفیة، ح ۶۳.

مِنْ أَحَادِيثِنَا الْمُتَقَدِّمَةِ، فَإِنَّ الْمُغْيِرَةَ بْنَ سَعِيدٍ لَعَنَهُ اللَّهُ دَسَّ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي أَحَادِيثَ لَمْ يُحَدِّثْ بِهَا أَبِي، فَاتَّقُوا اللَّهَ وَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا مَا خَالَفَ قَوْلَ رَبِّنَا تَعَالَى وَسُنَّةَ نَبِيِّنَا (ص) فَإِنَّا إِذَا حَدَّثْنَا قُلْنَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ (ص).

قَالَ يُونُسُ: وَأَفَيْتُ الْعِرَاقَ فَوَجَدْتُ بِهَا قِطْعَةً مِنْ أَصْحَابِ أَبِي جَعْفَرٍ (ع) وَوَجَدْتُ أَصْحَابَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) مُتَوَافِرِينَ فَسَمِعْتُ مِنْهُمْ وَأَخَذْتُ كُتُبَهُمْ، فَعَرَضْتُهَا مِنْ بَعْدِ عَلَى أَبِي الْحَسَنِ الرِّضَا (ع) فَأَنْكَرَ مِنْهَا أَحَادِيثَ كَثِيرَةً أَنْ يَكُونَ مِنْ أَحَادِيثِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) وَقَالَ لِي: إِنَّ أَبَا الْخَطَّابِ كَذَبَ عَلَى أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) لَعَنَ اللَّهُ أَبَا الْخَطَّابِ! وَكَذَلِكَ أَصْحَابُ أَبِي الْخَطَّابِ يَدُسُّونَ هَذِهِ الْأَحَادِيثَ إِلَى يَوْمِنَا هَذَا فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع)، فَلَا تَقْبَلُوا عَلَيْنَا خِلَافَ الْقُرْآنِ، فَإِنَّا إِنْ تَحَدَّثْنَا حَدَّثْنَا بِمُوَافَقَةِ الْقُرْآنِ وَمُوَافَقَةِ السُّنَّةِ إِنَّا عَنِ اللَّهِ وَعَنِ رَسُولِهِ نُحَدِّثُ، وَ لَا نَقُولُ قَالَ فُلَانٌ وَفُلَانٌ فَيَتَنَاقِضُ كَلَامُنَا إِنَّ - كَلَامَ آخِرِنَا مِثْلُ كَلَامِ أَوَّلِنَا وَ كَلَامِ أَوَّلِنَا مُصَادِقُ لِكَلَامِ آخِرِنَا، فَإِذَا أَنَاكُمْ مِنْ يُحَدِّثُكُمْ بِخِلَافِ ذَلِكَ فَرُدُّوهُ عَلَيْهِ وَ قُولُوا أَنْتَ أَعْلَمُ وَمَا جِئْتَ بِهِ! فَإِنَّ مَعَ كُلِّ قَوْلٍ مِنَّا حَقِيقَةً وَ عَلَيْهِ نُورٌ، فَمَا لَا حَقِيقَةَ مَعَهُ وَ لَا نُورَ عَلَيْهِ فَذَلِكَ مِنْ قَوْلِ الشَّيْطَانِ. ۱۳

ایشان در پایان روایت به نکته جالبی اشاره می کنند و می فرمایند:

فَإِنَّ مَعَ كُلِّ قَوْلٍ مِنَّا حَقِيقَةً وَ عَلَيْهِ نُورٌ فَمَا لَا حَقِيقَةَ مَعَهُ وَ لَا نُورَ عَلَيْهِ فَذَلِكَ قَوْلُ الشَّيْطَانِ.

در روایتی که در مبحث قبلی گذشت، امام صادق (ع) برای تشخیص روایات جعلی این گونه می فرماید:

برخی از فقهای شیعه به دلیل فاصله گرفتن از عصر معصوم و غفلت از فضای حاکم بر آن دوره، و تأثر از فضای حدیثی اهل سنت، به اشتباه افتاده، تاریخ حدیث را که در واقع دو دوره بود، یکی دانستند: تاریخ حدیث پیامبر اسلام (ص)؛ و تاریخ حدیث ائمه (ع).

فَكُلَّ مَا كَانَ فِي كُتُبِ أَصْحَابِ أَبِي (ع) مِنَ الْغُلُوِّ فَذَلِكَ مِمَّا دَسَّهُ
الْمُغِيرَةُ بْنُ سَعِيدٍ فِي كُتُبِهِمْ.

آن چه که از همه این روایات می توان فهمید، این است که راه تشخیص روایات سره از ناسره در شیعه با اهل سنت، تفاوت زیادی دارد. در شیعه بیش از این که توجه به رجال کارساز باشد، توجه به محتوای روایت و فقه الحدیث است.

یونس بن عبدالرحمان نیز با توجه به همین محتوا، به جایی می رسد که کتاب حدیثی او از تمام روایات جعلی خالص و پاک می شود.^{۱۴}

بدگمانی به روایات شیعه

بدگمانی به روایات شیعه، نتیجه خلط مذکور است. جالب این است که اغلب این افراد در استشهاد به این که جااعلان بسیاری به روایت آسیب زده اند، از روایات اهل سنت مثال می زنند که حتی یک روایت در مجامع روایی شیعه وجود نداشته است و آن ها از جااعلان در احادیث اهل سنت هستند. به همین منظور به بررسی جااعلان هر دو گروه می پردازیم.

۱۴. همان، ح ۳۳۳۲۰.

۱. بیان شهید مطهری در ضرورت نیاز به رجال

۲۱۱



سید کاظم یزدی و حجیت عمومی روایات شیعه

استاد مطهری در موارد بسیاری، حمله‌های تندی به علامه محمد امین استرآبادی می‌کند. از جمله در دفاع از علامه حلی و نقد علامه استرآبادی در ضرورت پرداختن به رجال، به چند نکته استناد می‌کند که عبارتند از:

مردی است به نام ابی الخطاب. این مرد، ملحد و ضد اسلام بود. طشت رسوایی اش بالاخره از بام افتاد. وقتی می‌خواستند اعدامش کنند، گفت: «وَلَقَدْ وَصَّعْتُ فِي أَخْبَارِكُمْ أَرْبَعَةَ آلَافِ حَدِيثٍ». «من چهار هزار حدیث در اخبار شما قاطی کردم. مجتهدین می‌گویند وقتی یک چنین جریان‌هایی در تاریخ وجود داشته است، چطور ما می‌توانیم بگوییم هرچه حدیث نقل شده است، درست است.^{۱۵}

ما در هیچ کتابی این مطلب را از ابوالخطاب نیافتیم. او سرکرده غلات زمان امام صادق بود و البته جعل‌هایی نیز داشت. اما شما حتی یک روایت در کتب شیعه از او پیدا نمی‌کنید. یعنی به خاطر غلو و لعن‌ها و نفرین‌های امام صادق و سایر ائمه، وی رسوا شد و حتی یک حدیث نیز از او در کتب روایی شیعه وجود ندارد و همین معنای محافظت از دین است. اما مطلبی که ایشان از ابوالخطاب نقل می‌کند، جمله‌ای است که از ابن ابی العوجاء پیش از اعدام نقل شده است.^{۱۶} مشروح داستان طبق نقل بحار چنین است.

ابوجعفر محمد بن سلیمان از سوی منصور دوانقی حاکم کوفه بود. وی بنا به دلایلی که در تاریخ نیامده است، عبدالکریم بن ابی العوجاء را دستگیر و زندانی کرد. ابن ابی العوجاء دایی معن بن زائده بود. به همین دلیل شفعاء زیادی در دربار داشت

۱۵. مجموعه آثار استاد شهید مطهری، ج ۲۱، ص ۱۰۷.

۱۶ المنصور، و أحضره للقتل، و أيقن بمفارقة الحياة: لئن قتلتموني لقد وضعت في أحاديثكم أربعة آلاف حديث مكذوبة مصنوعة. (أمالی المرتضی، ج ۱، ص ۱۲۸)



که با اصرار فراوان از منصور دوانقی، برات آزادی او را گرفتند. از طرفی عبدالکریم در انتظار آزادی خودش به سر می‌برد و می‌دانست که اقوامش در صدد آزاد کردن او هستند. به همین خاطر به ابی الجبار گفت که از فرماندار کوفه سه روز مهلت بخواهد و در عوض صد هزار درهم به او خواهد داد. ابی الجبار مسأله را با فرماندار کوفه در میان گذاشت. فرماندار به او گفت: اتفاقاً او از یادم رفته بود. بعد از روز جمعه به یادم بینداز. بعد از جمعه به یادش انداخت. فرماندار برخلاف انتظار، دستور داد تا گردنش را بزنند. زمانی که عبدالکریم یقین به مرگ خود پیدا کرد. گفت: به خدا قسم اگر شما مرا بکشید. در مقابل من چهار هزار حدیث جعل کردم که در آن‌ها حلال‌هایتان را حرام و حرام‌هایتان را حلال کرده‌ام. در روزی که باید روزه می‌گرفتید، افطار کرده‌اید و در روزی که باید افطار می‌کردید، بر اساس روایات من روزه گرفته‌اید. بعد از این که کشته شد، نامه منصور رسید! ۱۷

این روایت یکی از روایاتی است که به کثرت، مورد احتجاج و استناد قرار می‌گیرد. ۱۸ از این رو تذکر دو نکته لازم است.

یکم: ابن ابی العوجاء یکی از دشمنان اهل بیت بود و در موارد متعددی با امام صادق وارد بحث و مناظره علمی شده بود. به عبارتی همه شیعیان او را به عنوان معاند و دشمن می‌شناختند که نمونه‌های مناظرات او در کتب حدیثی

۱۷. بحار الأنوار (ط - بیروت)، ج ۵۵، ص ۳۷۵.

۱۸. از جمله، آیت الله جوادی در تفسیر خود می‌آورد: یکی از جاعلان حدیث عبدالکریم بن ابی العوجاء است که به جعل چهار هزار حدیث اعتراف کرده است. (تسنیم، ج ۱، ص ۸۵)



وجود دارد.^{۱۹} پس طبیعی است که حدیث او از امام پذیرفته نشود. برای همین نیز در کتب حدیثی روایاتی که در آن‌ها اسمی از ابن ابی العوجاء آمده است، همه در رد او هستند!

دوم: از سوی دیگر مجلس، مجلس شیعیان نبود، بلکه مجلس دشمنان اهل بیت بود. منصور دوانقی خلیفه عباسی و از دشمنان سرسخت ایشان بود و عامل او نیز طبعاً چنین است. در نتیجه اگر او از زبان امام صادق جعل حدیث می‌کرد، نه تنها زیانی به عمال منصور وارد نمی‌شد که موجب تقویت آن‌ها نیز می‌گشت. در حالی که ابن ابی العوجاء تصریح می‌کند که من باعث شدم تا حلال شما حرام و حرامتان حلال شود. من باعث روزه‌خواری شما شدم و همه می‌دانیم که عمال عباسیان مقلد حضرات معصومین نبودند و به احکام ایشان عمل نمی‌کردند تا با جعل احادیث ایشان، آسیبی متوجه آنان شود.

۲. جعل حدیث قرۃ الی الله

در این باره نیز حکایات زیادی زبان به زبان نقل می‌شود، اما توضیح داده نمی‌شود که تمام این افراد از محدثان اهل سنت هستند که نه تنها در میان شیعه که حتی در میان اهل سنت نیز جایگاهی برای آن‌ها نیست. در این بین، حکایت نوح بن ابی مریم معروف است.

ابی عصمة نوح بن ابی مریم انه قبل له من این لک عن عکرمه
عن ابن عباس فی فضائل سورة سورة و لیس عند اصحاب
ابن عباس هذا فقال اتی رایت الناس قد اعرضوا عن القران بفقه
ابی حنیفة و مغازی محمد بن اسحق فوضعت هذه الاحادیث
حسبة. ۲۰

گرچه در رجال شیخ طوسی وی از اصحاب امام صادق (ع) ذکر شده،

۱۹. الکافی (ط - الإسلامية)، ج ۱، ص ۷۶، ح ۲.

۲۰. الرواشح السماویة فی شرح الأحادیث الإمامیة (میرداماد)، ص ۱۹۴.

ولی این مطلب با عامی بودن وی منافاتی ندارد. این روایت گواه بر سنی بودن وی است. گذشته از این که میرداماد این مطلب را از کتب اهل سنت نقل می کند. راوی در سؤال خود می پرسد چرا از عکرمه روایت نمی کنی؟ در حالی که وی جز محدثان اهل سنت است. در پاسخ نیز وی جلوگیری از گرایش مردم به فقه بزرگان اهل سنت را عذر خود می داند. در حالی که روشن است شیعیان به دنبال فقه ابوحنیفه یا مغازی و... نبوده اند تا برای بازداشتن آن ها نیازی به این کارها باشد. از وی تنها دو روایت در مجامع روایی شیعه نقل شده که عبارتند از:

أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ بْنُ مُحَمَّدٍ، قَالَ: أَخْبَرَنَا أَبُو بَكْرِ مُحَمَّدُ بْنُ عُمَرَ الْجُعَابِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ، قَالَ: حَدَّثَنَا دَاوُدُ بْنُ سُلَيْمَانَ أَبُو مُحَمَّدٍ الْمُرُوزِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا صَالِحُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ التِّرْمِذِيُّ، قَالَ: حَدَّثَنَا نُوحُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، عَنْ إِبْرَاهِيمَ الصَّائِغِ، عَنْ سَلَمَةَ بْنِ كَهِيلٍ، عَنْ عَيْسَى، عَنْ عَاصِمٍ، عَنْ زُرَّ بْنِ حُبَيْشٍ، عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَسْعُودٍ، قَالَ: قَالَ رَسُولُ اللَّهِ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ): لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مُؤْمِنًا حَتَّى أَكُونَ أَحَبَّ

إِلَيْهِ مِنْ نَفْسِهِ وَمِنْ وَلَدِهِ وَمَالِهِ وَآهْلِهِ. ۲۱

حَدَّثَنَا أَبُو عَصَمَةَ نُوحُ بْنُ أَبِي مَرْيَمَ، عَنْ إِسْمَاعِيلَ، عَنْ أَبِي مَعْشَرٍ، عَنْ سَعِيدِ الْمَقْبَرِيِّ عَنْ أَبِيهِرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ (ص) قَالَ لَمَّا أُسْرِيَ بِي إِلَى السَّمَاءِ سَمِعْتُ [نَدَاءَ مَنْ] تَحْتَ الْعَرْشِ أَنْ عَلَيَا رَايَةُ الْهُدَى وَحَبِيبٌ مَنْ يُؤْمِنُ بِي بَلِّغْ يَا مُحَمَّدُ، قَالَ: فَلَمَّا نَزَلَ النَّبِيُّ (ص) أَسْرَ ذَلِكَ، فَأَنْزَلَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ: يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنْزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ فِي عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ، وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ، وَاللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ. ۲۲

۲۱. الأمالی (للطوسی)، ص ۴۱۶، ص ۹۳۷-۸۵.

۲۲. شواهد التنزیل لقواعد التفضیل، ج ۱، ص ۲۴۹.



همین مطلب نشان می‌دهد که تا چه اندازه ائمه (ع) و اصحاب در تدوین روایات دقت نظر داشته‌اند و از افراد کذابی مانند وی تنها در مواردی که ایمان به حقانیت روایت و صدور آن داشته‌اند، روایت نقل می‌کردند. همچنین میرداماد در ادامه باز هم از علما و محدثان اهل سنت نقل می‌کند.

ابن حیان نقل می‌کند که ابومهدی گفت: از مسیره بن عبد ربه سؤال کردم: تو از کجا این احادیث را نقل می‌کنی که «من قرء کذا فله کذا» در پاسخ گفت: «وضعها ارغب الناس فیها»! یا حکایت کسی که در فضائل سور قرآن تردید کرده و به دنبال ناقلان آن که زنده بودند، می‌افتد. هر کدام از آن‌ها به دیگری ارجاع می‌دهد تا در نهایت به یک صوفی سنی مذهب می‌رسد و زمانی که از او درباره احادیث منقول می‌پرسد، در پاسخ می‌شنود: «لم یحدثنی احد و لکنّا اجتمعنا هنا فرأینا الناس قد رغبوا عن القرآن فزهدوا فیه فوضعنا لهم هذه الفضائل لیصرفوا قلوبهم الی القرآن ویرغبوا فیه.»

وی در ادامه باز هم از کسانی نام می‌برد که جعل حدیث می‌کردند. مانند ابوهریره، عایشه و... که هیچ کدام از آن‌ها شیعه نبوده‌اند و در اسناد روایات شیعه قرار ندارند.^{۲۳}

۲۳. علامه امینی نیز پس از شمارش ۷۰۰ تن از جاعلان حرفه‌ای از روات اهل سنت می‌نویسد:

این‌ها که بر شمردیم، قطره‌ای از دریا و مشتی از خروار بود که شاید خواننده محترم آن را زیاد و بزرگ بداند؛ غافل از این که، وضع حدیث و کذب بر رسول خدا و ثقات از صحابه و تابعان، پیش بسیاری از علماء اهل سنت، منافاتی با زهد و پرهیزگاری ندارد بلکه آن را شعار صالحان و عامل تقرب به سوی خدا می‌دانند! و از این جا است که یحیی بن سعید قطان گفته است: «صالحان را در چیزی دروغگوتر از آن‌ها در حدیث ندیدم»، و نیز او گفته است: «اهل خیر را در چیزی دروغگوتر از آن‌ها در حدیث ندیدم»، و نیز از او نقل شده که: «دروغ را در کسی

<

۳. استدلال به کثرت روایات جعلی در اهل سنت و نتیجه گیری ضرورت علم رجال در شیعه! جای شگفت است که برخی از معاصران در نوشته های خود، به تعداد

بیش تر از آن که منسوب به خیر و زهد است ندیدم. »

قرطبی در «التذکار» صفحه ۱۵۵ گفته است: «التفاتی به آن احادیث دروغ و اخبار نادرستی که حدیث سازان درباره فضیلت سوره های قرآن و دیگر اعمال، ساخته اند نباید کرد؛ زیرا آن ها چنین عملی را به عنوان قصد قربت و پاداش آخرتی انجام داده اند که از این راه، مردم را ترغیب به اعمال نیک نمایند، چنان که از ابی عصمه نوح بن ابی مریم مروزی و محمد بن عکاشه کرمانی و احمد بن عبدالله جویباری، و دیگران روایت شده است.

به ابی عصمه گفته شد: از کجا از عکرمه، از ابن عباس، در فضیلت یکایک سوره ها مطالب نقل کرده ای؟ او در جواب گفت: من دیدم مردم از قرآن اعراض کرده و سرگرم به فقه ابی حنیفه و مغازی محمد بن اسحاق شده اند، از این رو، این روایات را به عنوان عمل خداپسندانه ساخته ام!

باز قرطبی در صفحه ۱۵۶ همان کتاب چنین ادامه می دهد: حاکم و دیگر از شیوخ محدثان، آورده اند: به مردی از زهاد که اقدام به وضع حدیث، در فضیلت قرآن و سوره های آن نموده بود، گفته شد: چرا چنین کردی؟ او در جواب گفت: دیدم مردم، از قرآن کناره گرفته اند خواستم بدین وسیله آنان را، به آن ترغیب نمایم. آن گاه به او گفته شد: پس با گفته رسول خدا: «کسی که از روی عمد بر من دروغ بگوید جایگاهش آتش خواهد بود» چه کردی؟ در جواب گفت: من بر ضرر او دروغ نگفتم، بلکه به نفعش حدیث ساختم!

و او در بر حذر داشتن مردم از حدیث سازی گفته است: و بزرگ ترین آن ها از لحاظ ضرر کسانی هستند که منسوب به زهد بودند، ولی به خیال این که حدیث سازی کار خوبی است اقدام به آن نموده اند و مردم نیز به خاطر اطمینانی که به آن ها داشته اند ساخته های آنان را پذیرفته اند، آنان گمراه بودند و دیگران را نیز گمراه کردند.

شما در سابق، گفتار «میسرة بن عبد ربه» را شنیدید، هنگامی که به او گفته شده بوده: از کجا این احادیث را آورده اید؟ او در جواب گفت: آن ها را به خاطر ترغیب مردم بدان، وضع کرده ام و در این کار پاداش نیک را امیدوارم!

کثیر خبرهای جعلی به صورت کلی و بدون اشاره به این که این آمار مربوط به

>

و حاکم گفته است: حسن (کسی که از مسیب بن واضح روایت می کند) از کسانی است که برای رضای خدا حدیث می ساخته است (۲) و نیز نعیم بن حماد به دلیل تقویت سنت، حدیث می ساخته است!

بنابراین، گویا دروغ و تهمت و گفتار نادرست از کارهای زشت نبوده و در آن کوچک ترین منقصتی وجود نداشته و با فضایل نفسانی و کرامت انسانی منافاتی ندارد!!

این حرب بن میمون، مجتهد و عابد است که دروغ گوترین مردم می باشد!! و این هشام طائی است که تمام شب را به نماز می ایستاد. وقتی که صبح می شد جلوس می کرد و دروغ می گفته است!!

و این محمد بن ابراهیم شامی است که از زهاد بوده و در عین حال، کذاب و حدیث ساز بوده است!!

و این حافظ عبدالمغیث، حنبلی موصوف به زهد و اعتماد و دین داری و صداقت و امانت و صلاح و اجتهاد و پیروی از سنت و آثار بوده، در عین حال از مطالب ساختگی، کتابی درباره فضائل یزید بن معاویه نوشته است!!

و این معلی بن صبیح، از عیاد موصل بوده که حدیث می ساخته و دروغ می گفته است!!

و این معلی بن هلال عابد است که کذاب بوده است!! و این محمد بن عکاشه گریه کننده هنگام قرائت است که حدیث ساز ماهری بوده است!!

و این ابو عمر زاهد است که از مطالب ساختگی، کتابی در فضائل معاویه بن ابی سفیان نوشته است!!

و این احمد باهلی، از بزرگان زهاد است که ابن جوزی درباره دروغ گویی و حدیث سازیش گفته است: او پارسا و تارک دنیا بوده؛ اما شیطان، این عمل قبیح را برایش نیکو جلوه داده است!!

و این بردانی، مرد صالح است که در فضیلت معاویه حدیث ساخته است!! و این وهب بن حفص، از صالحان است که حتی بیست سال با کسی سخن نگفته، ولی دروغ فاحشی می گفته است!!

<

شیعه یا سنی است، به ضرورت علم رجال استدلال می کنند:

در مطالعه روایات، توجه به رجال سند بسیار مهم است.
احادیث جعلی و دروغ به قدری زیاد است که علامه
امینی (رضوان الله علیه) تعداد احادیث نادرست و جعلی را
تنها از چند راوی ۴۰۸۶۸۴ حدیث می داند. ۲۴

و این ابویسر مروزی فقیه است که پای بندترین مردم زمانش نسبت به سنت، و مدافع ترین آن ها نسبت به آن بوده، اما در عین حال حدیث می ساخته و آن را پائین و بالا می کرده است!!

و این ابوداود نخعی است که شب زنده دارترین مردم و روزه گیرترین آن ها در روز بود اما در عین حال وضاع و حدیث ساز بوده است!!

و این ابویحیی و کار، از صالحان عباد و فقهاء است که از دروغ گویان بزرگ است!!

و این ابراهیم بن محمد آمدی، یکی از زهاد است که احادیثش ساختگی بوده است!!

و این ابراهیم ابواسماعیل اشتهلی است که عابد و شصت سال روزه دار بود ولی حدیثش مورد پیروی قرار نمی گرفت و سندها را دگرگون می کرد و مراسیل را مسانید می کرده است!!

و این جعفر بن زبیر، مجتهد در عبادت است که وضاع و حدیث ساز بوده است!! و این ابان بن ابی عیاش، عابد و صالح بوده که دروغ می گفته است!!

در میان این حدیث سازان، افراد مختلفی در شؤون گوناگون قرار دارند که برخی امام مقتدی، و بعضی محدث شهیر، و برخی دیگر فقیه حجت، و بعضی شیخ در روایت و برخی دیگر خطیب توانا هستند که جمعی از آن ها به خاطر خدمت به دین یا تعظیم برای امام یا تأیید برای مذاهب، عمداً دروغ می گفته اند.

از این رو دروغ و نسبت های ناروا زیاد شد و اختلاف و تناقض در مناقب و مثالب میان رجال مذاهب به وقوع پیوست و اگر کسی نتوانست با حدیث از رسول خدا به آن حضرت افترا بزند، مردم را با دروغ های ساختگی پیرامون مذاهب و مردان آن مبهوت می ساخت. (ترجمه الغدير فی الکتاب و السنة و الادب، ج ۱۰، ص ۱۱۷)

۲۴. آینه پژوهش، ش ۲۷، مقاله «شیوه شیخ در فقاها» نوشته استاد عابدی.

این در حالی است که وقتی به آدرس وی از الغدیر مراجعه می کنید، با تعجب مشاهده می کنید که علامه امینی در مقام دفاع از روایات شیعه و اثبات آلودگی روایات اهل سنت، اولاً هفتصد جاعل حرفه ای از روات اهل سنت را نام برده و آن گاه عده ای از مقدسان اهل سنت را که قربه الی الله حدیث جعل می کردند، آورده است و در نهایت، برای نشان دادن عمق فاجعه به شمارش احادیث جعلی تعداد اندکی از آن ها می پردازد:

الأعلام عدد الأحادیث

أبوسعید أبان بن جعفر: وضع أكثر من ۳۰۰؛

أبوعلی أحمد الجویباری: وضع هو و ابنا عکاشة و تمیم أكثر من ۱۰۰۰۰؛

أحمد بن محمد القیسی: لعله وضع على الأئمة أكثر من ۳۰۰۰؛

أحمد بن محمد الباهلی: أحادیثه الموضوعه ۴۰۰؛

أحمد بن محمد المروزی: قلب على الثقات أكثر من ۱۰۰۰۰؛

أحمد أبوسهل الحنفی: أحادیثه المكذوبة ۵۰۰؛

بشر بن الحسین الأصهبانی: له نسخة موضوعه فيها ۱۵۰؛

بشر بن عون: له نسخة موضوعه نحو ۱۰۰؛

جعفر بن الزبیر: وضع على رسول الله صلى الله عليه وآله و

سلم ۴۰۰؛

الحارث بن أسامة: أخرج أحادیث موضوعه تعد ۳۰؛

الحسن العدوی: حدث بموضوعات تربو على ۱۰۰۰؛

الحکم بن عبدالله أبوسلمة: وضع نحو ۵۰؛

دینار الحبشی: روى عن أنس من الموضوعات قریباً من ۱۰۰ «۱»؛

زید بن الحسن: وضع ۴۰؛

زید بن رفاعه أبوالخیر: له من الموضوعات ۴۰؛

سلیمان بن عیسی: وضع بضعة و ۲۰؛

- شیخ بن أبی خالد البصری: وضع ۴۰۰؛
 صالح بن أحمد القیراطی: لعلّه قلب أكثر من ۱۰۰۰۰؛
 عبدالرحمن بن داود: له من الموضوعات ۴۰؛
 عبدالرحیم الفاریابی: وضع أكثر من ۵۰۰؛
 عبدالعزيز: موضوعاته و مقلوباته ۱۰۰؛
 عبدالکریم بن أبی العوجاء: وضع ۴۰۰۰؛
 عبدالله القزوينی: وضع علی الشافعی نحو ۲۰۰؛
 عبدالله القدامی: قلب علی مالک أكثر من ۱۵۰؛
 عبدالله الروحی: روى من الموضوع أكثر من ۱۰۰؛
 عبدالمنعم: أخرج من الحديث الكذب نحواً من ۲۰۰؛
 عثمان بن مقسم: له عند شيبان مما لا يسمع ۲۵۰۰۰؛
 عمر بن شاکر: له نسخة غير محفوظة نحو ۲۰؛
 محمد بن عبدالرحمن البيلماني: حدث كذباً ۲۰۰؛
 محمد بن یونس الكديمی: وضع أكثر من ۱۰۰۰؛
 محمد بن عمر الواقدي: روى مما لا أصل له ۳۰۰۰۰ معلی
 «۲»: بن عبدالرحمن الواسطی: وضع ۹۰؛
 میسرة بن عبد ربّه البصری: وضع ۴۰؛
 نوح بن أبی مریم: وضع فی فضل السور ۱۱۴؛
 هشام بن عمار: حدث كذباً ۴۰۰؛
 فمجموع موضوعات هؤلاء المذكورين و مقلوباتهم: ۹۸۶۸۴؛
 أضف إليها ما تركوا من حديث عباد البصری من ۶۰۰۰۰؛
 و ما رمی من حديث عمر بن هارون من ۷۰۰۰۰؛
 و ما رمی من حديث عبدالله الرازی من ۱۰۰۰۰؛
 و ما ترك من حديث ابن زبالة من ۱۰۰۰۰۰؛
 و ما رمی من أحاديث محمد بن حميد من ۵۰۰۰۰؛

و ما أسقطوه ممّا كتبه من حديث نصر من ٢٠٠٠٠؛

فمجموع ما لا یصحّ من أحادیث هذا الجمع القلیل فحسب
 یقدر بأربعمائة و ثمانية آلاف و ستمائة و أربعة و ثمانین
 حدیثاً. (۴۰۸۶۸۴)

و لا یعزب عن الباحث أنّ هذا العدد إنّما هو نزر یسر نظراً إلى
 ما اختلقته أیدی الافتعال الأئمة المتکثرة، و کان لجلّ
 الکذّابین الوضّاعین - لو لا کلّهم - تألیف تحوی شتات ما لفقوه
 ممّا لا یحدّ و لا یقدّر، و التاریخ لم یحفظ لنا شیئاً منها غیر
 الإیعاز إليها فی تراجم جمع من مؤلفیها. ۲۵

۴. اسرائیلیات در روایات

اسرائیلیات به آن دسته از روایات گفته می شود که درباره اخبار قوم یهود
 صادر شده است. که بخش مهمی از آن ها با دسیسه یهود در راستای تأیید عقاید
 آن ها وارد روایات گردیده است. این واژه اغلب به معنای منفی آن به کار
 می رود؛ مانند روایاتی که گناهان کبیره ای نظیر قطع نماز برای مشاهده یک
 پرنده، دنبال کردن او، نگاه به خانه همسایه، مشاهده زن خانه در حالی که
 استحمام می کند، عاشق شدن حضرت داود به او که زن یکی از لشکریانش
 هست و توطئه چینی برای کشتن وی!!! - العیاذ باللّه - و یا کشتی گرفتن
 خداوند متعال جل و علا - العیاذ باللّه - با حضرت داود و شکست در برابر
 او!!! و امور زننده ای مانند این که دل هر انسان آزاده ای را به درد می آورد.

وجود این دسته از روایات، دلیل بدگمانی به روایات شمرده می شود؛ در
 نتیجه باید بحث های رجالی را جدی گرفت. این در حالی است که دامن
 روایات شیعه از چنین ننگی پاک است و نه تنها اسرائیلیات در آن وارد نشده،

بلکه روایاتی از حضرات ائمه (ع) از جمله امام رضا (ع)، در ردّ و حمله شدید به چنین اتهاماتی نیز وارد گردیده است. از جمله در روایتی می خوانیم:

عَنْ عَبْدِ الْأَعْلَى بْنِ أَعْيَنَ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ (ع) جَعَلْتُ فِدَاكَ حَدِيثُ يَرْوِيهِ النَّاسُ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ (ص) قَالَ حَدَّثَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَلَا حَرَجَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ فَتَحَدَّثَ عَنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِمَا سَمِعْتَهُ وَلَا حَرَجَ عَلَيْنَا قَالَ أَمَا سَمِعْتَ مَا قَالَ كَفَى بِالْمَرْءِ كَذِبًا أَنْ يُحَدِّثَ بِكُلِّ مَا سَمِعَ فَقُلْتُ فَكَيْفَ هَذَا قَالَ مَا كَانَ فِي الْكِتَابِ أَنَّهُ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ فَحَدَّثَ أَنَّهُ كَاثِنٌ فِي هَذِهِ الْأُمَّةِ وَلَا حَرَجَ. ۲۶

۵. ضعف در فقه الحديث و اتهام جعل

یکی از مشکلات شایع در حدیث، بدفهمی و کم دقتی در لطایف روایت است. همین امر باعث تفسیرهای نادرست گردید، پذیرش خبر را دشوار ساخت و شائبه جعل حدیث را دامن زد. مثلاً در کتاب «لله ثم للتاریخ» نویسنده به روایاتی از کتب شیعی اشاره می کند و می گوشت تا اثبات کند که این روایات در مقام ذم و نکوهش حضرت امیر (ع) هستند و هدف اصلی وی، تردید در عصمت آن حضرت است. نکته ای که ما به دنبال آن هستیم، کیفیت نقد مطالب وی توسط علامه عسکری (ره) است. ایشان در برخوردی منفعل، پیش از بررسی دقیق محتوای روایات، به سراغ سند آن ها می رود و گویا نویسنده را در فهم غلط روایات تأیید می کند. نویسنده به این روایات استناد می کند:

عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ (صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ) قَالَ: أَتَيْتُ النَّبِيَّ (صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ) وَعِنْدَهُ أَبُو بَكْرٍ وَعُمَرُ، فَجَلَسْتُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ عَائِشَةَ، فَقَالَتْ

لِي عَائِشَةُ: مَا وَجَدْتَ إِلَّا فَخَذِي أَوْ فَخَذَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: مَا يَا عَائِشَةُ، لَأَتُؤَذِّنِي فِي عَلِيٍّ، فَإِنَّهُ أَخِي فِي الدُّنْيَا وَأَخِي فِي الْآخِرَةِ، وَهُوَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، يَجْعَلُهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى الصِّرَاطِ، فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ، وَأَعْدَاةُ النَّارِ. ٢٧

أَبَانُ عَنْ سُلَيْمٍ قَالَ سَمِعْتُ سَلْمَانَ وَابْأَذَرَ وَالْمَقْدَادَ [وَسَأَلْتُ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ عَنْ ذَلِكَ فَقَالَ صَدَقُوا] قَالُوا دَخَلَ عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ (ع) عَلَى رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَعَائِشَةُ قَاعِدَةٌ خَلْفَهُ وَعَلَيْهَا كِسَاءٌ [وَالْبَيْتُ غَاصُ بِأَهْلِهِ فِيهِمُ الْخَمْسَةَ أَصْحَابُ الْكِتَابِ وَالْخَمْسَةَ أَصْحَابُ الشُّرَى فَلَمْ يَجِدْ مَكَانًا فَأَشَارَ إِلَيْهِ رَسُولُ اللَّهِ (ص) هَاهُنَا يَعْنِي خَلْفَهُ] فَجَاءَ عَلِيٌّ (ع) فَقَعَدَ بَيْنَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) وَبَيْنَ عَائِشَةَ وَأَقْعَى كَمَا يَقْعَى الْأَعْرَابِيُّ فَدَفَعَتْهُ عَائِشَةُ وَغَضِبَتْ وَقَالَتْ: مَا وَجَدْتَ لَأَسْتَكُ مَوْضِعًا غَيْرَ حَجَرِي فَغَضِبَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) وَقَالَ [مَهْ] يَا حُمَيْرُ لَأَتُؤَذِّنِي فِي أَخِي عَلِيٍّ فَإِنَّهُ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ وَسَيِّدُ الْمُسْلِمِينَ وَصَاحِبُ لُؤَاءِ الْحَمْدِ وَقَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَجْعَلُهُ اللَّهُ عَلَى الصِّرَاطِ [فَيُقَاسِمُ النَّارَ] فَيَدْخُلُ أَوْلِيَاءَهُ الْجَنَّةَ وَيَدْخُلُ أَعْدَاةُ النَّارِ. ٢٨

قَالَ سُلَيْمُ بْنُ قَيْسٍ: سَأَلَ رَجُلٌ عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ (ع) فَقَالَ: وَأَنَا أَسْمَعُ أَخْبِرْنِي بِأَفْضَلِ مَنْقَبَةٍ لَكَ... قَالَ قُلْتُ فَأَخْبِرْنِي بِأَفْضَلِ مَنْقَبَةٍ لَكَ مِنْ رَسُولِ اللَّهِ (ص) فَقَالَ نَصْبُهُ إِيَّايَ يَوْمَ غَدِيرِ خُمٍّ فَقَالَ لِي بِالْوَلَايَةِ بِأَمْرِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَقَوْلُهُ أَنْتَ مَنِي بِمَنْزِلَةِ هَارُونَ مِنْ مُوسَى وَسَافَرْتُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ (ص) لَيْسَ لَهُ خَادِمٌ

٢٧. الأُمَالِي (لِلطُّوسِيِّ)، ص ٢٩٠، [١١] المجلس الحادي عشر، ح ٩٥٦٢؛ و تفسیر

برهان ج ٥، ص ١١٤.

٢٨. کتاب سلیم بن قیس الهملائی، ج ٢، ص ٧٤٧، ح ٢٤.



غَيْرِي وَكَانَ لَهُ لِحَافٌ لَيْسَ لَهُ لِحَافٌ غَيْرُهُ وَمَعَهُ عَائِشَةُ وَكَانَ
رَسُولُ اللَّهِ يَنَامُ بَيْنِي وَبَيْنَ عَائِشَةَ لَيْسَ عَلَيْنَا ثَلَاثَتُنَا لِحَافٌ غَيْرُهُ
فَإِذَا قَامَ إِلَى صَلَاةِ اللَّيْلِ يَخُطُّ بِيَدِهِ اللَّحَافَ مِنْ وَسْطِهِ بَيْنِي وَبَيْنَ
عَائِشَةَ حَتَّى يَمَسَّ اللَّحَافَ الْفَرَّاشَ الَّذِي تَحْتَنَا - فَأَخَذَتْنِي
الْحُمَى لَيْلَةً فَأَسْهَرَتْنِي فَسَهَّرَ رَسُولُ اللَّهِ (ص) لِسَهْرِي فَبَاتَ
لَيْلَتَهُ بَيْنِي وَبَيْنَ مُصَلَّاهُ يُصَلِّي مَا قَدَّرَ لَهُ ثُمَّ يَأْتِينِي يَسْأَلُنِي وَيَنْظُرُ
إِلَيَّ فَلَمْ يَزَلْ ذَلِكَ دَابَّهُ حَتَّى أَصْبَحَ فَلَمَّا صَلَّى بِأَصْحَابِهِ الْعَدَاةَ
قَالَ اللَّهُمَّ اشْفِ عَلَيَّ وَعَافِهِ فَإِنَّهُ أَسْهَرَتْنِي اللَّيْلَةَ مِمَّا بِهِ ... ٢٩

نویسنده، نشستن حضرت امیر(ع) در میان رسول خدا و همسرش و
خواهیدن او در کنار همسر پیامبر را تنقیص آن حضرت می شمارد.

علامه عسکری در پاسخ وی، می نویسد:

آیا رسول خدا می پذیرد که علی در دامن زوجه اش عایشه
بنشیند؟ آیا پیامبر برای زنش و شریک زندگی اش غیرت
نمی ورزد و او را در بستری واحد با پسر عمویش که محرم او
نیست، رها می کند؟ به علاوه، امیرالمؤمنین چگونه آن را
برای خود می پسندد؟^{۳۰}

در ادامه می نویسد:

در پاسخش می گوئیم: اولاً: راوی روایت اول که در تفسیر
برهان آمده، بنا به تحقیق آیت الله العظمی خویی مجهول
است و لذا این روایت فاقد اعتبار می باشد. ثانیاً: روایت دوم
از کتاب سلیم بن قیس نقل شده که آن کتاب نیز بنا به تحقیقی
که کرده ایم و پس از این خواهد آمد، فاقد اعتبار است و لذا
اخبارش قابل اعتنا نمی باشد. اما روایت سوم که مرحوم

۲۹. الإحتجاج علی أهل اللجاج (للطبرسی)، ج ۱، ص ۱۵۹.

۳۰. «تهمت ها و دروغ پردازی ها در کتاب الله ثم للتاریخ»، ص ۱۰۲.

مجلسی در کتاب بحارالانوار به نقل از احتجاج طبرسی آورده است آن را تأیید نمی‌کنم چرا که مخالف سیره پیامبر و امیرالمؤمنین است و این حدیث شبیه احادیثی است که در کتب حدیثی مکتب خلفا درباره پیامبر اکرم و دیگر پیامبران الهی آمده و موجب وهن به آن‌هاست. نکته دیگر آن که پیروان مکتب خلفا به دلیل نیازی که داشتند در پی فضیلت سازی برای ام‌المؤمنین عایشه بودند؛ لذا چنین احادیثی را ساختند و پرداختند و در کتب پراکندند که متأسفانه گاه به کتب پیروان مکتب اهل بیت هم راه یافته است لکن چون ما حضرت زهرا را داشتیم محتاج این گونه کارها نبودیم و نکردیم. ۳۱

این در حالی است که نه تنها هیچ کدام از این روایات، نکوهش آن حضرت نیست که تمجید او و مذمت دشمنان ایشان است. زیرا: یکم: در روایت اول، اگر اشتباهی رخ داده باشد، از جانب رسول الله است و نه حضرت امیر! در حالی که آن حضرت نیز اشتباه نکرده‌اند. بلکه چون ایشان در میان رسول خدا(ص) و عایشه نشسته، حسادت زنانه وی تحریک شده و بایی ادبی آن حضرت را می‌راند. شاهد بر این معنا، ناراحتی رسول خدا(ص) از عایشه است. کسی که از سابقه نامبرده در دشمنی با این خاندان کم‌ترین اطلاعی داشته باشد، این رفتار برایش قابل پیش‌بینی خواهد بود.

دوم: روایت دوم از حیث معنا، عین روایت اول است و یک حکایت و حادثه در دو بیان نقل شده و دو بار اتفاق نیفتاده است. سوم: روایت سوم نه تنها به قرینه پیش و پس مطلب مورد نظر، تأیید

می شود. از نظر محتوا نیز هیچ عیب و ایرادی ندارد و با هیچ نکته ای از سیره آن حضرات برخورد ندارد. زیرا حضرت امیر (ع) تصریح می کند که در آن شب سردی که نیاز به لحاف بوده، تنها یک لحاف همراه ایشان بوده است. گویا آن حضرت به سؤال برانگیز بودن حکایت توجه داشته و پیشاپیش و با دو بار تکرار آن را تأکید می کند که تنها یک لحاف برای سه نفر وجود داشته است. اگر خواننده محترم تصور کند که به همراه همسر و برادرش در مسافرت است و شب ناچار در بیابان یا کنار جاده نیاز به استراحت باشد و در هوای سرد، تنها یک لحاف برای هر سه نفر داشته باشند، آیا او کاری جز کار رسول الله (ص) را می کند. آیا این کاری غیرتی است تا از انتساب به رسول الله (ص) بپرهیزیم و آن را خلاف سیره ایشان بدانیم! به ویژه که آن حضرت تصریح می کند که رسول الله (ص) وسط لحاف را به زمین چسبانیده.

در نهایت متذکر می شویم که ادله بسیار دیگری نیز بر تأیید سخن مرحوم سید کاظم یزدی می توان اقامه کرد که از حوصله این نوشتار خارج است. در این مقاله به همین مقدار اکتفا می کنیم.

دوم: روش تحقیق در جنبه تاریخی حدیث و سیره

ماهیت تاریخی حدیث و سیره

حدیث و سیره از آن جهت که فعل و قول معصوم در صدها سال پیش است، بخشی از تاریخ به شمار می رود. تاریخ ناظر به جریانی است که تمام شده و آثاری از آن بر جای مانده است. آثار اتفاقات تاریخی دو گونه اند:

۱. آثار علمی و فرهنگی

مانند آگاهی از گذشته یک ملت یا یک جریان و الهام بخشی آن برای آیندگان یا عبرت گرفتن از آن یا افتخار کردن و اموری از این دست. این مسائل، اغلب نیازمند دقت های فنی نیست و خطوط کلی تاریخ نیز برای همین

امر کافی است و نیاز به کار علمی سنگینی ندارد. مثل این که برای درس گرفتن از تاریخ صفویه یا سربداران به اثبات دقیق کلمات و الفاظ یا رفتارهای جزئی اشخاص، نیاز نداریم؛ زیرا تنها نظر به جنبه‌های تربیتی تاریخ داریم و می‌خواهیم چنین نتیجه بگیریم که اختلاف نظر و تفرقه در میان بزرگان سربداران، عامل شکست آن‌ها شد. یا صفویه به تشیع اهمیت دادند و به علمای آن ارج می‌نهادند. یا عامل ضعف آن‌ها بر روی کار آمدن حکام ضعیف و سست عنصری بود که اغلب به میخواری مشغول بودند.

۲. آثار حقوقی

مثل این که با اثبات غاصب بودن یک کشور در مقطعی از تاریخ کشور دیگر، مشروعیت آن را در ادامه تسلطش از بین برده است و این اجازه را به مخالفان می‌دهد که از حیث حقوقی پیگیر حقوق از دست رفته خود شوند. یا با اثبات تاریخ دین، وظایف و تکالیف شرعی فراوانی دامن گیر انسان گردیده، او را به انجام و ترک امور بسیاری ملزم می‌کند.

آثار حقوقی نیز یا مربوط به مسائل کلان می‌شود و یا مسائل خرد و بسیار. مسائل خرد مانند احکام شرعی و احادیث بسیاری که هر کدام از آن‌ها می‌تواند تکالیف سخت و دشواری را بر عهده افراد قرار دهد. مسائل کلان، اغلب شواهد و قرائن بیش‌تری دارند و اثبات آن‌ها سهل‌تر است. اما اثبات مسائل خرد اما مهم، که تعداد آن‌ها ده‌ها هزار عدد است، کاری بس دشوار است و تاریخ حدیث و سیره با سایر تاریخ‌ها تا این اندازه با سایر تاریخ‌ها تفاوت دارد. کشف و اثبات این نوع مسائل، توجه به نکاتی را می‌طلبد که از این قرارند:

۱. ما در مقام ساخت و طراحی نیستیم.

تنها قصد کشف چیزی را داریم که دیگران طراحی کرده‌اند و ساخته‌اند. تاریخ اتفاق افتاده و تمام شده است. بحث بر سر این نیست که چه باید می‌کردند و چه نباید می‌کردند، بلکه ما می‌خواهیم بدانیم که با توجه به شرایط آن دوره، آن‌ها چگونه فکر کرده‌اند و عمل نموده‌اند. پس ما در تاریخ حدیث

و سیره، سازنده و طراح نیستیم. یعنی ما در آن دوره زندگی نمی‌کنیم و ما از معصوم سؤال نمی‌کنیم. ما سؤال‌اتمان را ثبت و ضبط نمی‌کنیم. ما برای چگونگی ثبت آن‌ها و مستند ساختنشان اقدام نمی‌کنیم. ما تنها به دنبال کشف چیزی هستیم که رخ داده است.

۲. باید از روش‌های علمی متناسب با آن دوره بهره بگیریم.

علوم به مرور زمان، رشد می‌کنند؛ پوست انداخته، در قالب‌ها و روش‌های بهتر و دقیق‌تری قرار می‌گیرند. با گذشت زمان به اندازه‌ای از بلوغ می‌رسند که کارهای بزرگان علم در گذشته‌های دور، برای آن‌ها بسیار کوچک و بی‌مایه می‌نماید. مثلاً ریاضی در زمان ما اصلاً با ریاضی زمان ارشمیدس، خیام، آبل و لاپلاس و... قابل مقایسه نیست. پیچیده‌ترین ریاضیات یا فیزیک زمان ارشمیدس مانند مفهوم چگالی،^{۳۲} امروزه در دوره‌های آغازین دانش‌آموزی فرا گرفته می‌شود. در حالی که ارشمیدس وقتی این قانون را در حوض حمام کشف کرد، به قدری ذوق زده شد که با تن عریان از حمام بیرون دوید و به پای کویی پرداخت!

علوم انسانی نیز بر همین منوال است. جامعه‌شناسی ابن خلدون (۸۰۸-۷۳۲ هـ.ق) با آنچه که امروزه به این نام شناخته می‌شود، تفاوت بسیاری دارد. علم دین از این قاعده استثنا نشده است. فقه امروز شیعه با فقه هزار سال پیش در دوره شیخ مفید و یا شیخ طوسی قابل مقایسه نیست. امروزه حتی طلبه‌های تازه‌کار نیز حاضر نیستند به استدلال‌های شیخ طوسی در «مبسوط» تن دهند؛ یا هیچ فقیهی حاضر نیست مانند آنچه که ایشان در کتاب «خلاف» به نقض و ابرام ادله می‌پردازد، استدلال کند.

بنابراین تمام علوم بالطبع رشد می‌کنند و از گذشته خود جدا شده، به روش‌ها و دقت‌های بالاتری دست می‌یابند و نمی‌توان از آن‌ها انتظار داشت که

۳۲. نسبت جرم به حجم را چگالی گویند.

دست از توانمندی‌های بالفعل کشیده، به گذشته علم قانع باشند. یکی از دلایل گرایش به بحث‌های رجالی در اسناد احادیث، رشد روزافزون علوم اسلامی است. دقت‌ها در ثبت و ضبط افزایش یافته است و بشر امروز با دقت بیش‌تری به ثبت و ضبط مطالب مهم می‌پردازد. امروزه سخنان شخصیت‌ها، کلمه به کلمه عیناً ثبت می‌شود. صدا و فیلم‌هایشان بایگانی می‌گردد. شرایط تأثیرگذار در تفسیر کلام در جنب آن بیان می‌شود تا خواننده تصور روشنی از شرایط پیدا کرده، مطالب را بهتر و درست‌تر درک کند. بنابراین نمی‌توان از نسل این دوره انتظار داشت که به ساده‌انگاری‌های هزار سال پیش پایبند بماند. مسامحه‌هایی را که راویان حدیث در نقل حدیث مرتکب می‌شدند، برتابد! ذهن‌های دانشمندان عصر ما به اندازه‌ای قدرت یافته و دقت‌ها به اندازه‌ای عمیق شده که مسائلی که از نظر گذشتگان ساده و خرد می‌نمود، از نظر اینان، بسیار بزرگ و مهم و تأثیرگذار می‌نماید. به همین دلیل، ناچار چه در مقام تفسیر متن و چه در مقام پذیرش استناد مطلب یا رفتار به معصوم (ع)، به ظرافت‌های علمی روی آورده، از پذیرش بخش عمده‌ای از منابعی که در گذشته به آن‌ها اعتماد می‌شد، سر باز می‌زند.

غفلت از هماهنگی روش‌ها به حسب موضوعات علوم

یکی از مشکلات عمده حوزه دین در عصر ما، غفلت از مباحث کلان‌روشی است. به همین دلیل نیز خلط میان روش‌های علوم مختلف شده، اشتباهات فاحشی را رقم می‌زند. به عبارتی، تمام علوم حوزوی از عقلی محض مانند ریاضی تا تعبیدی محض مانند «فقه العباد» همگی در کنار هم و در فضای علمی واحدی به نام حوزه توسط افرادی که اغلب در تمام آن‌ها کار می‌کنند، رشد می‌یابند. وحدت همه آن‌ها در دین و این که همه آن‌ها تکمیل‌کننده پازل دین هستند، این تلقی را ایجاد می‌کند که همه آن‌ها مثل هم بوده، با یک روش، تحلیل می‌شوند.

در حالی که علوم عقلی، ماهیتی متفاوت با فقه دارند. در خود فقه نیز که علمی بسیار گسترده است، میان «فقه عبادت» با «فقه معاملات» تفاوت‌های

روشی آشکاری وجود دارد. همچنان که علم حدیث از حیث اسنادی آن، تاریخ است و روش‌های خاص خود را می‌طلبد. بنابراین دقت فلسفی در فقه یا تاریخ، عین بی‌دقتی است.

ملاک استناد روایات

نتیجه این که، حدیث در سده‌های آغازین اسلام شکل گرفته است؛ در زمانی که هم امکانات طبیعی ثبت و ضبط احادیث ضعیف بوده و هم فضای سیاسی مناسبی برای ائمه (ع) و راویان فراهم نبوده و در نهایت، دقت علمی بسیار کم‌تر از دقت‌های امروزی بوده است. حال سؤال این است که ملاک توثیق روایت و حتی استظهار آن چیست؟ آیا روایت، تابع آینده است تا آیندگان هر کدام به حسب شرایط زمانی و علمی خود ملاکاتی برای رد و قبول آن معین سازند یا تابع دوره صدور حدیث است؟

مثال: نقل به معنا در حدیث معصوم (ع)، به حسب امکانات امروزی در مجامع علمی پذیرفته نیست؛ یعنی اگر امکان دسترسی به معصوم وجود داشته باشد، عین الفاظ او را باید در مقالات علمی و فضا‌های تخصصی نقل کرد. در غیر این صورت، به آن اعتماد نمی‌شود. مانند فقرات قانون که جز با نقل عین آن، پذیرفته نیست. برخی با همین انگاره، عصر معصوم (ع) را قیاس کرده و برایشان دشوار است که اجازه نقل به معنا را بپذیرند. از این رو معتقدند اکثر روایات نقل به لفظ شده‌اند! در حالی که خلاف بداهت و شهرت عظیم فقها و محدثان شیعه است.

در حالی که اگر معصوم (ع) در زمان خود، نقل حدیث را ولو در مجامع علمی به نقل الفاظ آن مشروط می‌ساخت، بزرگ‌ترین ضربه را با دست خود بر نشر اسلام و احادیث خود وارد ساخته بود؛ زیرا باعث محدودیت بسیار شدید در نقل حدیث می‌گردید. بنابراین امام (ع) میان بد و بدتر، باید یکی را انتخاب کند. از این رو طبعاً نقل به معنا را مشروط بر انتقال صحیح معنا، اجازه می‌دهد. گرچه این اجازه آسیب‌هایی دارد اما ممانعت از آن، آسیب‌های بسیار بیش‌تری دارد. از



سوی دیگر، چون ما تابع هستیم و نه تولیدکننده، پس نباید از عصر معصوم پیشی بگیریم و سخت گیری های بیش تری نسبت به آن دوره از خود نشان دهیم.

مشابه این داستان در سند نیز وجود دارد. اثبات صدور حدیث که یک پدیده تاریخی است، بسیار مهم است. اما با کدام شاخص و کدام معیار! آیا بر اساس ظرفیت هایی که امکانات طبیعی زمان ما و پیشرفت های علوم اسلامی اقتضا می کند یا بر اساس آنچه در عصر معصوم وجود داشته و به حسب آن، ائمه (ع) و راویان حدیث به یک جمع بندی رسیده اند و روش های متناسبی را برگزیده اند؟! شرایطی که ائمه (ع) در آن قرار داشتند.

ائمه (ع) نه تنها از حیث سیاسی تحت مراقبت قرار داشتند، بلکه از نظر علمی نیز امام باقر (ع) در شرایطی کار خود را شروع کرد که علم همچون مار سرما دیده، در لانه خود خزیده بود و در برخی تواریخ آمده است که حتی بنی هاشم نیز نماز خواندن صحیح را بلد نبودند و اغلب تحت تأثیر فقه اهل سنت، طبق احکام آن ها عمل می کردند! بنابراین امام (ع) در شرایط آکادمیک و استاندارد علمی قرار ندارد. او باید تربیت شیعه را از سر بگیرد و قدم به قدم با آنان همراهی نماید.

اگر امام (ع) در این شرایط در پذیرش حدیث خیلی سخت بگیرد مثلاً از آن ها بخواهد که حتی از ثقات غیر عادل هم حدیث نپذیرید (یعنی مثلاً شخص مورد اعتمادی که مثلاً چشم چران است یا غیبت هم می کند) یا از عامی ثقه چیزی قبول نکنید و امثال این ها، کار بر شیعه سخت می شد و نقل حدیث با دشواری مواجه می گردید. یا نقل از کتابی را که علم به نویسنده آن دارند، بدون اذن نویسنده تحریم می کرد و منوط به اذن شخصی از آن می نمود، با شرایط دشوار آن دوره، نمی ساخت. یا اگر از آن ها می خواست به جای این که کتاب حدیث را توثیق و تضعیف کنند، به طور موردی بر اساس سند روایت آن ها را رد یا قبول کنند، نشدنی بود. اساساً علم رجال پای کندی داشته است و هیچ گاه نتوانسته پا به پای حدیث رشد کند. کسانی هم که این کتاب ها را نوشته اند، به

قصد آن نبوده که تک تک روایات بر اساس کتاب‌های آن‌ها رد یا قبول شود. خلاصه سخن این که ظرفیت‌های دوره شکل‌گیری حدیث با حوزه هزار ساله امروزی قابل مقایسه نیست و ما نمی‌توانیم بر اساس دقت‌هایی که امروزه به آن خو گرفته‌ایم - که البته تا حدود زیادی حق است - ملاک متفاوتی در سنجش احادیث قرار دهیم؛ احادیثی که در دوره‌ای کاملاً متفاوت شکل گرفته است. به عبارت دیگر علمای پس از ظهور امام عصر (عج)، می‌توانند بر اساس دقت‌های عصر خود از امام سؤال کنند و انتظار دقت‌های متناسبی داشته باشند. می‌توانند بر همان اساس، احادیث را ثبت و ضبط کنند و نقل آن را نیز با همان دقت‌ها مطالبه کنند؛ اما نمی‌توانند نسبت به هزار و چند صد سال پیش، این رفتار را داشته باشند.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی